

یؤکل» این مرق که در قدر هست، مضاف است. «و یهراق مرقها» مرق داخل در قسم مضاف است که فارة میته‌ای در آن بود. در این روایت امام علیه السلام استفصال نفرمود: این فاره‌ای که هست متسلخ است یا غیر متسلخ؟ این مرقی که فاره در آن پیدا شده آیا فاره بعد از این که مرق پخته شده، افتاده است یا قبلاً افتاده بود که جوشیده است. بدون این که استفصال بفرماید، فرمود: «یهراق مرقها» این دلیل بر این است که آن مضاف، منتجس می‌شود. اگر بنا بشود که مضاف نجس بشود و «یهراق مرقها» دیگر فرق نمی‌کند و لو برأس ابرة هم باشد «ما یبیل المیل من الخمر» هم باشد، همین طور است، آن هم مضاف را نجس می‌کند.

در خبر ذکریا بن آدم هم بود: «عن قطرة خمر او نبیذ مسکر قطرت فی قدر فیه لحم کثیر و مرق کثیر، قال: یهراق المرق او یطعمه اهل الذمة او الکلب، و اللحم اغسله و کله» که آن هم دلالت می‌کرد بر این که مرق و لو کثیر باشد، نجس می‌شود. باز دلالت می‌کند بر تنجس المضاف، صحیحۃ زراره^(۱) که چنین است: «محمد بن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید» که سند شیخ به کتاب حسین بن سعید اهوازی صحیح است. روایات عدیده‌ای دارد از حسین بن سعید. از محمد ابن ابی عمیر او هم نقل می‌کند «عن عمر بن اذینه عن زرارة». صحیحۃ اعلانی است «عن ابی جعفر علیه السلام اذا وقعت الفارة فی السمن فماتت، فان کان جامداً فالفها و ما یلیها». اگر فاره در روغن افتاد که جامد است - ملاک جماد و میعان ان شاء الله خواهد آمد - فاره و روغن‌هایی که در اطراف فاره بود را بینداز «و کُل ما بقی. و ان کان ذائباً» اگر میعان داشته باشد، ذائب باشد، آب باشد، ذوب باشد، «فلا تأکله و استصبح به و الزيت مثل ذلك».

روغن و زیت، داخل ماء مضاف نیستند چون ماء به اینها اطلاق نمی‌شود. ولکن وقتی امام فرمود: روغن و زیت اگر جامد نبودند، مایع بودند، به ملاقات نجس، نجس می‌شوند، فهم و متفاهم عرفی این است که این تنجس به خاطر میعان است که در مضاف

هم این میعان هست. در این جهت، بین ماء مضاف و زیت و امثال ذلك فرقی نیست.

کیفیت دلالت روایت عمار ساباطی در باب مایعات

اگر شما بخواهید یقین کنید که مطلب همین جور است و روغن و زیت خصوصیتی ندارد بلکه باید مایع باشد، موثقه عمار ساباطی^(۱) را ملاحظه کنید که در اسنار وارد است و مفادش این است که حیواناتی که دم سائله ندارند، پاک هستند. «محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن احمد بن یحیی» که سندش به کتاب محمد بن احمد بن یحیی لا بأس به است. محمد بن احمد بن یحیی نقل می کند از احمد بن الحسن که فضال است. «عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقة عن عمار الساباطی» سند فطحی هستند و لکن موثقه است. «عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سئل عن الخنفساء و الذباب و الجراد و النملة» که اینها دم ندارند «و ما اشبه ذلك، يموت فی البثر و الزيت و السمن و شبهه» اینها در چاه می میرند یا در زیت یا در روغن «و شبهه». شبه زیت و سمن، مضاف است، خصوصاً که بثر هم ذکر شده است که فرقی نیست بین ماء المطلق و بین ماء مضاف و بین زیت و سمن. امام علیه السلام می فرماید: «كل ما ليس له دم فلا بأس به» هر حیوانی که دم سائل نداشته باشد، موتش چیزی را نجس نمی کند. موت آن در بثر یا زیت یا سمن یا در مضاف دیگر که شبه آن است، آن را نجس نمی کند. ظاهر امر، این است که فرقی نیست بین مضاف چه قلیل و چه کثیر باشد. این مضاف به ملاقات نجاست نجس می شود ولو کثیر باشد.

دلیل بر عدم تفاوت بین قلیل و کثیر در باب تنجیس مضاف

دلالت می کند بر عدم فرق بین القلة و الكثرة، یکی این موثقه ابی بصیر^(۲) است: شیخ (قدّه) «باسناده عن سعد عن ابی جعفر» احمد بن محمد بن خالد است. «عن عثمان

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الاسنار، باب ۱۰، ح ۱

۲- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الاسنار، باب ۱، ح ۷

بن عیسیٰ «عثمان بن عیسیٰ لا بأس به است. «عن سماعة بن مهران، عن ابی بصیر» موثقه است نه صحیحه. سماعة بن مهران، واقفی است. عثمان بن عیسیٰ هم در او کلامی هست. «عن ابی عبد الله علیه السلام» که آنجا فرمود: «لیس بفضل السنور بأس» به زیادی آبی که از گربه می ماند، بأسی نیست، «ان يتوضأ منه و يشرب» که از آن ماء، انسان وضو بگیرد یا بخورد «و لا يشرب سؤر الكلب» سؤر آن شیئی را می گویند که جسم حیوان و عضو حیوان با آن مباشرت داشته باشد «و لا يشرب سؤر الكلب الا ان يكون حوضاً كبيراً يستقي منه» مگر این که سؤر الكلب، حوض کبیری باشد که «يستقي منه» از آن استسقاء می کنند، آب برمی دارند. حوض کبیر، کَرّ بلکه اکرار می شود. امام علیه السلام کَرّ و اکرار من الماء را که از آن آب برمی دارند، استثناء فرموده است. مابقی که یکی هم مضاف کثیر است که تحت مستثنی منه داخل است چون سؤر به مایعی گویند که جسم یا عضو حیوان با آن مباشرت کرده باشد، مضاف باشد، حتی روغن هم همینجور باشد، سؤر است. امام علیه السلام فقط آن حوض کبیر را از تنجس استثناء فرموده است. به قرینه روایاتی که در تحدید کَرّ وارد است، فقط کَرّ من الماء را استثناء کرده است. لازمه اش این است که سایر چیزهایی که سؤر هستند نجس شوند. سؤر الكلب نجس است مگر این که ماء کَرّ باشد.

کلام محقق همدانی در عدم شمول تنجس مضاف به مضاف کثیر

دلیل دیگری هم در ما نحن فیه می شود اقامه کرد و آن این است: در معتبره سکونی بود که قدری که در آن مَرَق هست، فاره ای در آن افتاده، شامل می شود حتی مواردی که قدر به حد کَرّ باشد. مخصوصاً در زمان سابق که مرسوم بود، الان هم پیدا می شود. در این عشایر عربها در مُضیف، دیگهایی بود که طعام در آن می پختند. بعضی ها از کَرّ بیشتر جا می گرفت. یک شتر عدلی را در این دیگها می پختند. این قهراً از کَرّ بیشتر می شود. و لو در مثل بلاد ما مرسوم نیست، نادر است ولیکن در آنجاها معروف و مرسوم بوده است. حتی در آن خبر زکریا بن آدم «فیه مرق کثیر و لحم کثیر» این معنایش این است که از آن قدرها بود که امام علیه السلام علی کل تقدیر و بلا استفصال حکم فرمود: «بهراق

مرقها» یا «بهرق مرقها» این دلیل بر این است که مضاف نجس می شود. این مقدار از روایات بر این که مضاف من غیر فرق بین قلیله و کثیره، به ملاقات نجاست، نجس می شود، کافی و وافی است. ولکن محقق همدانی (قده) اشکال فرموده است. کانّ این روایات، مضاف کثیر را نمی گیرد، ولی ضعف فرمایش ایشان هم معلوم شد. روایاتی که در سمن و زیت آمده بود، مثل صحیحۀ زراره که دلالتش واضح بود. بله، اگر بگوییم کثیر را نمی گیرد جا دارد ولکن این موثقه ابی بصیر و روایت قدری که در آن مرق هست؛ اینها می تواند مضاف کثیر را بگیرد کالقلیل و اینها هم در مطلب کافی است. با این تسالمی که قدیما و حدیثا ادعا شده و مخالفی در مسأله نقل نشده است، نه مخالف معلوم است نه منقول.

ضعف استدلال به موثقه عمار بر عدم فرق بین قلیل و کثیر مضاف

و کیف ما کان شبهه ای در مسأله نیست. انما العجب، بعض استدلالاتی است که در مقام بر «تنجس المضاف من غیر فرق بین قلیله و کثیره» استدلال شده است که آنها پیش ما عجب است. یکی از آن روایاتی که بر تنجس مضاف، استدلال شده است موثقه عمار سبابی است که در تنجس ماء قلیل وارد شده بود که آنجا امام علیه السلام فرمود: «و ان کان رأها فی الاناء قبل ان یفتسل او یتوضأ او یغسل ثیابه» عرض کردیم: «رأها» کنایه از علم است. اگر بدانند که این نجس افتاده قبل از غسل یا وضو یا غسل ثیاب «ثم یفعل ذلک، بعد ما رأها فی الاناء فعلیه ان یغسل ثیابه و یغسل کلّ ما اصابه ذلک الماء و یعید الوضوء و الصلاة» آنجا که می فرماید: «و یغسل کلّ ما اصابه ذلک الماء» فرموده اند - در تنقیح هست - «یغسل کلّ ما اصابه ذلک الماء» ارشاد بر این است که این آب قلیل متنجس هر شیئی را نجس می کند به اصابت. «یغسل» بشوید، هر شیئی را که این ماء قلیل نجس که به فاره نجس شده، به آن اصابت کرده، این ماء قلیل نجس است و مُنجَس تمام اشیاء است «من غیر فرق بین شیء و شیء» اینجور استدلال فرموده اند.

این استدلال نسبت به غیر مایعات، آن اشیائی که قابل غسل است، تمام است. بله این

موثقه دلالت می کند هر شیئی که قابل غسل است به اصابت، نجس می شود. اما آن چیزهایی که قابل غسل نیستند مثل مایعات، آنها چه جور نجس می شوند؟! ما نمی فهمیم. چون از امر به غسل می فهمیدیم که نجس شده که شسته می شود. پس مایعات را بما آنه قابل غسل نیستند، شامل نمی شود. بدان جهت از این نمی فهمیم که مایعات هم نجس می شوند. لعل مایعات نجس نمی شوند. همان طور که ماء کثیر نجس نمی شود، مایعات هم فرض بفرمایید نجس نمی شود. پس این روایت دلیل نمی شود.

استدلال دیگری کرده اند - بر این که فرقی نیست بین قلیل و کثیر - به موثقه عمار ساباطی که در باب "طهارت حیوانی که دم ندارد" وارد است. «سئل عن الخنفساء و الزباب و الجراد و النمل و ما اشبه ذلك، يموت فی البثر و الزيت و السمن و شبهه، قال: کل ما لیس له دم فلا بأس».

وجه استدلال این است: کان در ذهن این سائل، عمار بن موسی الساباطی، این جور بود که اگر حیوان، دم سائله داشته باشد، به موتش تمام اینها را نجس می کند، بثر را، زیت را، سمن را و شبه این را و مضاف را «من غیر فرق بین قلیله و کثیره». بثر، زیت، سمن قلیل باشد یا کثیر و امثال آن. شبهه اش در موت حیوانی بود که دم ندارد که آیا این هم اینها را نجس می کند یا نمی کند؟ لذا امام علیه السلام فرمود: نه، نجس نمی کند. اما آن معتقدی که عمار داشت که حیوان اگر دم داشته باشد، به موتش اینها را نجس می کند من غیر فرق بین قلیله و کثیره، امام علیه السلام به آن معتقدش دست نزد، آن را همین جور تقریر کرد و در معتقدش نگه داشت. و الا اگر بنا بود مضاف نجس نباشد، می فرمود: نه، اینها نجس نمی شوند. زیت و سمن و شبه اینها مثلا نجس نمی شوند، شبهش مثل مرق و امثال ذلک از مضاف است. به این هم استدلال کرده اند.

این هم به دو وجه پیش ما عجب است: اول این که، فرض می کنیم که معتقد عمار ساباطی این است که حیوان اگر دم داشته باشد، اینها را نجس می کند. اما آیا علی الاطلاق نجس می کند؟ ما که معتقد او را نمی دانیم. شاید اعتقادش این بود که سمن و زیت و اشباه اینها را اگر قلیل باشند، نجس می کند. ما که معتقد او را نمی دانیم. سؤال می کرد که اگر

حیوان دم نداشته باشد، توی اینها بیفتد چه جور است؟ شاید معتقدش همین بود که جاهایی که قلیل هستند، یعنی به حد کرّ نیستند، اینها نجس می‌شوند. کأنّ معتقدش این بود که بثر مثلاً اگر کرّ نشد، نجس می‌شود که قولی است در باب ماء البثر. شاید معتقدش اینجور بوده. ما نمی‌توانیم کشف کنیم که معتقدش مطلق بوده و چون نمی‌توانیم معتقدش را کشف کنیم، لذا نمی‌توانیم بگوییم که او اعتقاد داشت حیوان اگر دم داشته باشد و در اینها بمیرد اینها را نجس می‌کند بلا فرق بین قلیله و کثیره و فقط در حیوانی که دم ندارد شک داشت. این را ما از کجا کشف کنیم که معتقدش این بود؟ این اولاً.

و ثانیاً ممکن است اصل معتقدش این بود که اگر حیوان دم سائله داشته باشد اینها را نجس می‌کند، یا این را هم اعتقاد نداشت بلکه آن را به مجلس آخر واگذار کرده بود. محل ابتلاش حیواناتی بود که دم سائله ندارند لذا فعلاً از اینها سؤال می‌کند. اما آن که دم سائل داشته باشد را می‌گذارد برای بعد، این که محل ابتلاش بود را سؤال می‌کند، آن یکی را هم برای مجلس دیگر می‌گذارد که اگر حیوان دم داشته باشد چه جور است؟

پس نه اصل معتقد او را می‌توانیم در این روایت اثبات کنیم و نسبت بدهیم که معتقدش این بود که اینها نجس هستند؛ و نه می‌توانیم علی فرض تسلیم، اطلاق معتقدش را اثبات کنیم که اعتقادش این بود که اینها علی الاطلاق نجس می‌شوند ولو بحد کرّ و یا بیشتر از کرّ باشند. پس با این هم نمی‌شود استدلال کرد.

و الحاصل؛ راهی به این که اعتقادش چه بود نداریم. این که این اشیاء به حیوانی که دم سائله دارند، نجس می‌شوند؛ ما این معتقد و این اطلاق را نمی‌توانیم کشف کنیم. بلکه از اصل اینها، حیوانی که دم دارد نجس می‌کند، به این هم راه نداریم، چون ممکن است این محل ابتلاش بوده، پرسیده، آن یکی را به مجلس دیگری وا گذاشته است. لذا به این روایت نمی‌توانیم استدلال کنیم که ماء المضاف بلا فرق بین قلیله و کثیره نجس می‌شود.

عدم دلیل بر تحدید مضاف متنجس

در ما نحن فیه وجه دیگری برای تنجس ماء مضاف من غیر فرق بین قلیله و کثیره بیان

فرموده‌اند. و آن این است که اگر فرض کردیم مضافی که اکرار و حوض کبیری است، مثلا پنجاه یا صد کر می‌گیرد، یا به قول صاحب عروه هزار کر مضاف است. اگر نجسی افتاد به یک طرف این مضاف. اگر ملتزم بشویم که این اصلا نجس نمی‌شود، خلاف ارتکاز است، نمی‌شود این را ملتزم شد و خلاف ادله است.

اگر بگوییم نجس می‌کند، سؤال می‌شود که چقدرش را نجس می‌کند؟ جواب این است که نمی‌شود مقدار نجسش را تحدید کرد. شما بگویید: یک وجب یا نیم وجب نجس می‌شود یا چهار انگشت یا یک متر یا دو مترش نجس می‌شود. چقدرش نجس می‌شود؟ از گودی‌اش هم همین‌جور است. این وجهی ندارد. نمی‌شود تحدید کرد. امر دایر است که یا باید ملتزم شویم به این که همه‌اش نجس است و هو المطلوب. یا بگوییم که هیچ کجایش نجس نیست، این را هم که نمی‌شود ملتزم شد. چون نمی‌شود مقدار نجس را تحدید کرد. علی‌هذا، حکم می‌شود به این که همه‌اش نجس است.

اگر روایات سابقه تمام شد که آن روایات سابقه دلالت کردند مضاف نجس می‌شود من غیر فرق بین قلیله و کثیره، مستثنی از آن، حوض کبیر است که یستسقی منه. این هم حوض کبیر است و لکن مضاف است، لذا داخل مستثنی نیست بلکه داخل مستثنی منه است. اگر آن ادله از روایات تمام شد می‌گوییم: همه‌اش نجس است، لتلك الروایات. اما اگر آن ادله تمام نشد، مثل این که فرض کردیم حرف محقق همدانی تمام شد که این روایات جایی را که مضاف کثیر باشد، نمی‌گیرد، لو فرض یک ثانیه بنا بر این حرف ایشان بگذاریم و فرض کنیم این حرف صحیح است و روایت دلالتی ندارد. ملتزم می‌شویم اصلا نجس نمی‌شود، نه یک وجبش، نه دو وجبش، می‌گوییم: دلیل نداریم. همان طوری که ماء الکر لا ینفعل، مضاف کر هم لا ینفعل. چون تنجس دلیل می‌خواهد، و الا اگر دلیل نداشته باشد می‌گوییم: لا ینفعل. «کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر» مورد، مورد اصالة الطهارة است.

علی‌هذا الاساس، این دلیل نمی‌شود که فرموده‌اند - در تنقیح هم هست - این در مقابل ادله سابقه دلیل آخری بر تنجس المضاف من غیر فرق بین قلته و کثرته نمی‌شود.

ملخص ما ذکرنا این است که دلیل بر تنجس، منحصر در این روایات است، به انضمام این که در مسأله تسالمی هست، مخالفی هم نیست، لذا ملتزم تنجس مضاف می شویم.

روایت جابر در باب تنجیس مضاف

خوب است کلام صاحب وسائل (قده) را متعرض شویم که در بابی که مضاف به واسطه ملاقات النجاسة نجس می شود، روایتی را نقل کرده و کأن به آن بر تنجس مضاف استدلال کرده است که روایت جابر^(۱) است: «و یاسناده عن محمد بن احمد بن یحیی» این روایت را شیخ از کتاب محمد بن احمد بن یحیی نقل می کند. ولو در بعض اسنادی که به نوادر الحکمه هست، یک کلامی هست ولكن این سند فعلا اعتبار دارد کما ذکرنا. محمد بن احمد بن یحیی هم نقل می کند عن محمد بن عیسی الیقطنی که همان عییدی یقطنی است که گفتیم: بحشش خواهد آمد، «عن النضر بن سوید» که از اجلا است «عن عمرو بن شمر، عن جابر عن ابی جعفر^{علیه السلام}» این روایت من حیث السند ضعیف است. این عمرو بن شمر تضعیف شده است، بلکه نسبت تحریفی که گفته اند در کتاب جابر شده و دست خورده است، به همین عمرو بن شمر داده اند که او این کار را کرده است. در این روایت جابر می گوید: «قال: اتاه رجل» کسی پیش امام باقر^{علیه السلام} آمد «فقال وقعت فارة فی خایة فیها سمن او زیت» فاره ای افتاده است در خبی که در آن سمن و زیت است. «فما تری فی اکله؟» در اکل این سمن و زیت چه حکمی را می بینید؟ «قال: فقال له ابو جعفر^{علیه السلام}: لا تأکله» نخور. یعنی نجس است. ارشاد بر این است که نجس است و نجس را نمی شود خورد. «فقال له الرجل: الفارة اهون علی من أن أترک طعامی!» فاره اهون بر من است که این طعام خودم را به خاطر این فاره رها کنم «من أن أترک طعامی من اجلها! فقال ابو جعفر^{علیه السلام}: راوی می گوید: امام باقر^{علیه السلام} علی ما فی الروایه فرمود: «انک لم تستخف بالفارة». اگر این طعام را بخوری، به فاره استخفاف نکرده ای که سهل گرفته ای

آن فاره را «و انما استخففت بدینک» به دینت استخفاف کرده‌ای، «ان الله حرم المیته من کل شیء» خداوند میته از هر شیئی را حرام کرده است.

تناسب روایت جابر با باب ملاقی شبهه محصوره

این روایت دلالت می‌کند که این نجس است، این روایت هم نبود همین‌جور بود. انما الکلام یک حکمی است که کان توهم می‌شود از این روایت استفاده می‌شود و آن حکم این است که وجوب الاجتناب از ملاقی المیته، یعنی از ملاقی النجس، این حکم آخر نیست. ما این‌جور ملتزم هستیم، می‌گوییم: مثلاً میته‌ای که حرام است یا عین نجس مثل دم، حرام است، و اگر شیئی با دم ملاقات کرد آن شیء هم حرام است. می‌گوییم: آن حرمت ملاقی، از حرمت اکل الدم استفاده نمی‌شود چون ملاقی دم مستهلک شد و رفت. یا دم را درآوردیم ریختیم دور، بقیه که دم نیست. این که می‌گوییم: ملاقی دم، ملاقی المیته، ملاقی النجس، حتی ملاقی متنجسات، وجوب اجتناب دارد، این یک حکم آخر است که از این ادله استفاده شده است که خوردن نجس حرام است، شرب و اکلش حرام است. این حکم آخر است. و از این، خود حرمت الدم یا حرمت المیته استفاده نمی‌شود. این دلیل آخر دارد که ملاقی اینها هم حرام است چون متنجس می‌شود و اکل و شرب متنجس حرام است. این یک دلیل دیگر است.

از این روایت، عکس این استفاده می‌شود. یعنی حرمت اکل متنجس، مقتضای خود دلیل حرمة المیته است. برای این که آن مرد که گفت: «الفارة اهون علی» فاره را که نمی‌خورد. سمن را می‌خورد. سمن، ملاقی است. امام علیه السلام فرمود: اگر تو آن را خوردی به فاره استخفاف نکرده‌ای، به دین خدا استخفاف کرده‌ای. خداوند میته عن کل شیء را که فاره هم تحت آن است، حرام کرده است. میته را حرام کرده است، مستفاد از این روایت این است که حرمت اکل این زیت و سمن، کان مقتضای حرمت اکل فاره است. ثمره عملی این دو مسلک که اجتناب از ملاقی یک حکم آخر است و خطاب آخر دارد در این ظاهر می‌شود که آیا این حکم از خطاب تحریم اعیان نجسه استفاده می‌شود

یا استفاده نمی شود؟ فرق در ملاقی شبهه محصوره ظاهر می شود که شیئی احد اطراف را ملاقات کند. مثلاً فرض کنید انسان علم پیدا کرد به این که یا آن لحم نجس است، یا شیء دیگری مثلاً این دبس نجس است. یکی از این دو نجس است. لحم هم فرض نفرمایید، دو تا دبس است، یک دبس آنجاست، یک دبس هم اینجاست. یکی از اینها نجس است. لحم یک خورده اقرب به ما نحن فیه می شود. یک شیئی رطباً با آن لحم یا یکی از دبس ها ملاقات کرد. معروف و مشهور همین است ما هم همین جور می گوئیم که آن ملاقی، وجوب الاجتناب ندارد. چرا؟ چون نسبت به این که آن لحم، وجوب اجتناب دارد یا این دبس، وجوب اجتناب دارد، علم اجمالی اش منجز است، یا آن دبس نجس است، یا این دبس نجس است، علم اجمالی اش منجز است، یک حرمتی آمده، الان اگر این ملاقایش نجس باشد، یک متنجس دیگری موجود شده است، یک حرمت اکل دیگری آمده که متعلقش این ملاقی است. شک در این داریم، رسم این است که «کل شیء حلال» خوردن آن ملاقی حلال است. علم نداریم به آن. روی این که اجتناب از ملاقی، حکم دیگر است و حکم جدید است، مورد، مورد برائت و اصالة الطهارة و امثال ذلک می شود، اجتناب هم لازم نمی شود کما هو المشهور.

و اما بنا بر این حکمی که از این روایت استفاده می شود باید از این هم اجتناب کرد، چون خداوند متعال فرموده: یا از دبس یا از لحم اجتناب کن. اجتناب از لحم، معنایش این است که از ملاقی اش هم اجتناب کن. مثل تحریم فاره. این معنی از این روایت استفاده می شود. توهم می شود که این یک اثر عملی مهمی است در باب ملاقی شبهه محصوره، که ان شاء الله تأمل بفرمایید ببینیم چه می شود.